

## سیاست‌های رسمی و استراتژیک امریکا و اروپا علیه انقلاب اسلامی

«بازخوانی راهبرد تقویت مشروعیت و قدرت دوگانه علیه ایران و جهان اسلام»

دکتر مظفر نامدار<sup>۱</sup>

### جهان در چرخه دگرگونی‌ها

جهان آبستن تحولات جدیدی است و گویی به عصری نو در سیاست‌های جهانی نزدیک می‌شویم. ارزش‌های عام غربی که می‌گفتند غیر قابل تردید و تغییر هستند، در موقعیت متزلزلی قرار گرفته‌اند و مردم در حوزه سیاست، فرهنگ و اقتصاد پا در کسب اولویت‌های جدید می‌گذارند و نسبت به وضع موجود تردید کرده و موضعی کاملاً تهاجمی به این اوضاع اتخاذ کرده‌اند. این تردید که در اواخر قرن بیستم با انقلاب اسلامی آغاز شد اکنون دامنه آن نه تنها جهان اسلام بلکه مناطق امن نظام سرمایه‌داری در اروپا و امریکا را نیز دچار بحران کرده است. جنبش‌های بیداری اسلامی در تونس، مصر، لیبی، بحرین، عربستان، اردن و دیگر کشورهایی که هنوز با حمایت‌های غرب بر اساس نظام قبیله‌ای و شیخوخیت اداره می‌شوند، شیرازه این رژیم‌ها را سست نموده است. جنبش مردمی تسخیر وال استریت، نماد جهانی نظام سرمایه‌داری در قلب امریکا اذهان جهانیان را به خود مشغول کرده است و گسترش دامنه این جنبش در انگلیس، فرانسه، ایتالیا، یونان و بعضی از کشورهای دیگر نشان‌دهنده پوسیدگی نظام سرمایه‌داری و

۱. سردبیر و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فلسفه لیبرال - دموکراسی است.

پذیرش این تحولات اگرچه برای کسانی که هنوز جسارت تردید در گفتمان‌های رسمی ولی رنگ و رو رفته فلسفه‌های غربی را ندارند بسیار سخت است اما برای ما مسلمان‌ها که نزدیک به دو قرن است با این تردیدها درگیر می‌باشیم دشوار نیست. اکنون درک سخنان عمیق و دقیق معمار کبیر انقلاب اسلامی خطاب به گورباچف که فرمود:

... البته ممکن است از شیوه‌های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمندان پیشین کمونیسم در زمینه اقتصاد، باغ سبز دنیای غرب رخ بنماید، ولی حقیقت جای دیگری است. شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره‌های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه‌داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده‌اید، که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند؛ چراکه امروز اگر مارکسیسم در روش‌های اقتصادی و اجتماعی به بن‌بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل، البته به شکل دیگر، و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است...<sup>۱</sup>

دیگر چندان دشوار نیست. حوادثی که نظام سرمایه‌داری آبهستن آن بود، رخ نموده است. اکنون این مسئله که الزامات سکولاریسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی‌های متصل به آنها با بسیاری از علایق و سلايق بنیادین انسان‌ها در تعارض هستند، در صورت‌بندی‌های اصلی جنبش‌های اجتماعی جدید نمود یافته است. اما در جهانی که استکبار، استعمار و استبداد هنوز توانمند هستند این تردیدها نیمی از معادله را تشکیل می‌دهند. آغاز عصر جدید و امیدبخش را که در آن عقلانیت، عدالت، آزادی و معنویت دغدغه اصلی جوامع انسانی باشد نه تولید و انباشت سلاح‌های کشتار جمعی و تجاوز و تسخیر سرزمین‌ها و ماجراجویی‌های استعماری که تماماً میراث سه قرن گذشته مدرنیته و فلسفه آن بود، نمی‌توان صرفاً با تردید در سکولاریسم، لیبرالیسم و فلسفه‌های پشتیبان آنها تعریف کرد. این تردیدها تنها سرآغاز ماجراست و وقتی منشأ دگرگونی‌های مبارکی در جهان خواهد شد، که به فهم نوینی از عالم و آدم مدد رساند. آنچه حقیقتاً در مورد پدیده بیداری اسلامی در جهان اسلام و تردید در نظام‌های غربی در اروپا و امریکا تاریخی است این است که نیاز به چنین تغییر و فهم نوین از سوی

۱. صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۲۲۱.

مردم درک شده است. در حقیقت یکی از بزرگترین دستاوردهای انقلاب کبیر اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی این است که توانست ضرورت این دگرگونی و بیداری را در کانون توجه جهانی قرار دهد. اینک کمتر جایی را می‌توان سراغ گرفت که خود را از این دگرگونی‌ها و فهم نوین از تحولاتی که در حال وقوع است، بی‌نیاز بداند.

وقتی معمار کبیر انقلاب اسلامی در سرآغاز این انقلاب فرمود انقلاب اسلامی تمامی مناسبات جهان را بر هم خواهد زد، کمتر کسی می‌توانست باور کند که در طول یک دهه، قطب کمونیستی نظام جهانی که هیچ‌گاه شکننده به نظر نمی‌رسید فرو پاشد و در ظرف سه دهه قطب لیبرالیستی دیگر جهان نیز از هم گسیخته شود و مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون نیز مورد تردید قرار گیرد. انقلاب اسلامی ساختار سخت، غیر قابل تردید و غیر قابل تغییر جهان سکولارزده و غرب‌گزیده را در تمامی وجوه ایدئولوژیک چپ و راست، متزلزل کرد و تصویر خصم را که یک قرن بود در تبلیغ اسلام‌هراسی و در سه دهه اخیر ایران‌هراسی را نیز بدان اضافه کرده بودند، از چهره اسلام و خاورمیانه پاک کرد و کانون فتنه‌افروزی‌ها و شرارت‌های سیاسی و اقتصادی را به مرجع اصلی یعنی غرب بازگرداند.

اکنون دیگر هیچ ملتی باور نمی‌کند که بریتانیا کبیر و امریکا ناجی آزادی، حقوق بشر و یگانه منادی مردم‌سالاری در جهان است و دولت شرور و حقیر اسرائیل نیز به خون‌خواهی از یهودیان مظلومی! که در کوره‌های آدم‌سوزی توسط مدرن‌ها در اروپا سوزانده شده‌اند! در خاورمیانه تأسیس شده است! اکنون دیگر پرسش از هولوکاست و ماهیت و واقعیت‌های آن، که روزگاری خط قرمز روشنفکران و تاریخ‌پژوهان بود و هیچ محقق‌ی جسارت طرح چنین پرسش‌هایی را نداشت، جرم نیست. اگرچه هنوز در اروپا و امریکا این پرسش جسارت می‌خواهد و باید برای آن هزینه پرداخت کرد ولی جایی چون ایران وجود دارد که محققان آزادند در آن به تمامی این گفتمان‌های رسمی و غیر قابل تردید، تردید کنند. ملت‌های آزاد و بیدار جهان در پرتو آگاهی بخشی انقلاب اسلامی، دیگر به هیچ‌یک از این افسانه‌ها که ساخته دست استعمارگران برای تجاوز به سرزمین‌های دیگر به خصوص خاورمیانه اسلامی بود، اعتقادی ندارند.

این که امپراتوری‌های بزرگ در حال سقوط هستند و زرادخانه‌های غول‌آسای اتمی را که استعمارگران برای نابودی بشر ساخته‌اند می‌توان از بین برد و تمامی انحصارات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنها را مورد تهاجم قرار داد و این که در پایه‌ریزی جنبش‌های رهایی‌بخش به سکولاریسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم و فلسفه‌های ساخته





و پرداخته آنها می‌توان نه گفت، دیگر ناممکن به نظر نمی‌رسند. نشانه‌های زیادی حاکی از آن است که دیگر اروپا و امریکا قادر نیستند برای همیشه نقش خود را به عنوان رهبران دنیای آزاد حتی در میان ملت‌های خود حفظ کنند و دموکراسی و حقوق بشر را به ضرب چماق و اسلحه به ملت‌های دیگر تحمیل کنند و به خود اجازه دهند به نام صدور دموکراسی و آزادی سرزمین‌های دیگر را اشغال نمایند.

فلسفه در غرب نحیف و لاغر و تبدیل به بازی‌های زبانی شده است؛ برای همین ایدئولوژی‌ها که تصویرهای آرمانی برآمده از این فلسفه برای توجیه وضع موجود هستند استعدادی برای نقد وضع موجود و تغییر آن ندارند. در فلسفه غرب آرمان‌ها مرده‌اند و این فلسفه هیچ تجربه جدیدی را بر نمی‌تابد. ادبیات تغییر وضع موجود را نباید با الزامات تأسیس نظام مطلوب اشتباه گرفت. در فلسفه غربی، ادبیاتی برای تغییر وضع موجود وجود ندارد و هر چه هست الزامات حفظ نظام مطلوب به زعم سیاستمداران است. نظامی که در آن تمامی امتیازات متعلق به طبقه برتر یعنی ابرنسان‌هاست!

به تأسی از غرب، سکولاریسم و غرب‌گرایی در ایران و جهان اسلام نیز دیگر رمقی برای نقد و تغییر وضع موجود ندارند. بی‌اعتنایی مردم به شعارهای شبه‌روشنفکران طرفدار مدرنیته و پیروزی مطلق آرمان‌های امام در انتخابات ۱۳۸۳ و ۱۳۸۸ پس از دو دهه تهاجم سنگین سکولارهای غرب‌گرا علیه انقلاب اسلامی و امام خمینی در قالب‌های سازندگی، تقدم توسعه بر عدالت، اصلاح‌طلبی، دوم خرداد، جامعه مدنی، غلبه جمهوریت بر اسلامیت و در نهایت فتنه سبز و از همه مهم‌تر، در حوزه بیداری اسلامی پیروزی قاطع اسلام‌گرایان در انتخابات تونس و مصر و شکست مفتضحانه لیبرال‌های طرفدار غرب نشان می‌دهد بی‌اعتباری جهانی سکولاریسم، غرب‌گرایی و مدرنیته یک نهضت فراگیر نه تنها در خاورمیانه اسلامی بلکه در آفریقا، امریکای لاتین و حتی در اروپاست.

اکنون سه وظیفه استراتژیک امریکا که پس از فروپاشی اردوگاه کمونیسم در جهان، به عنوان پدر خوانده اردوگاه لیبرالیسم و دموکراسی لیبرال به عهده گرفته بود حتی در درون خود امریکا مورد تردید و انکار قرار گرفته است:

۱. ژاندارم جهانی

۲. بانکدار جهانی

۳. موعظه‌گر جهانی

استراتژیست‌هایی مثل برژینسکی که در دوره حکومت کارتر مشاور امنیت ملی

رئیس‌جمهور امریکا بود و ضرب شست‌های انقلاب اسلامی به منافع امریکا در ایران و منطقه را از نزدیک لمس کرده بود، در کتاب *خارج از کنترل* خود در آغاز انقلاب اسلامی می‌نویسد:

امریکا برای ژاندارم جهانی شدن نیاز به مشروعیت، برای بانکدار جهانی شدن نیاز به نقدینگی و برای موعظه‌گر جهانی شدن باید عاری از فساد و آلودگی باشد...<sup>۱</sup> اما جامعه‌ای که در آن لذت‌طلبی همراه با نسبی‌گرایی راهنمای اصلی زندگی مردم است و هیچ‌گونه اصول ثابت اجتماعی را ارایه نمی‌دهد و به هیچ‌یک از ویژگی‌های مطلق اعتقاد ندارد بلکه در عوض رضایت فردی را هدف قرار می‌دهد، جامعه‌ای است که در معرض تهدید و فساد و زوال قرار دارد.<sup>۲</sup>

جنبش ۹۹ درصدی وال استریت، بیانگر آن است که این جامعه همان طوری که پیش‌بینی می‌شد در معرض تهدید، فساد و زوال قرار گرفته است. امریکا در آستانه انقلاب اسلامی گرفتار بیست معضل اساسی بود و در طول این سی سال تلاش کرد تمامی این معضلات را با متهم کردن کشورهای مثل ایران به بیرون از جامعه خود منتقل کند. برژینسکی در کتاب *خارج از کنترل* این بیست معضل را چنین برمی‌شمارد:

۱. بدهی ۲. کسری موازنه تجاری ۳. کاهش سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ۴. فقدان قدرت رقابت صنعتی ۵. کاهش سطح رشد تولید ۶. وضع نامناسب بیمه‌های درمانی ۷. کیفیت ضعیف آموزش متوسطه ۸. زوال شالوده‌های اجتماعی و ارزش‌های مدنی ۹. حرص و طمع طبقه ثروتمند ۱۰. نارضایتی ناشی از نظام قضایی ۱۱. ریشه دواندن مشکل فقر و تبعیض نژادی ۱۲. گسترش جنایت و خشونت ۱۳. گسترش فرهنگ اعتیاد ۱۴. رشد روحیه ناامیدی اجتماعی ۱۵. بی‌بندوباری جنسی ۱۶. تبلیغ گسترش فساد اخلاقی ۱۷. روحیه بی‌تفاوتی در میان اقدار جامعه ۱۸. ظهور چند فرهنگی بالقوه تفرقه‌افکن ۱۹. ظهور بن‌بست در نظام سیاسی ۲۰. گسترش فزاینده احساس پوچی معنوی.<sup>۳</sup>

۱. رک: زببگنیو برژینسکی، *خارج از کنترل*، ترجمه عبدالرحیم نوه‌ابراهیم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۱۶۷.

۲. همان، ص ۱۲۹.

۳. همان، ص ۱۲۲-۱۱۸.





کشوری که گرفتار چنین معضلات سنگینی است امکان ندارد استعدادی برای ژاندارمی، بانکداری و موعظه‌گری جهانی داشته باشد. معضلات مذکور نشان می‌دهد که گرفتاری‌های امریکا در سه مقوله گسترده اقتصادی، اجتماعی و حتی متافیزیکی منتشر شده است و دیگر جایی برای رهبری جهانی این ابرقدرت پوشالی باقی نگذاشته است. مقوله اول مستقیماً توان امریکا برای مقابله با رقبای اقتصادی را هدف قرار می‌دهد. مقوله دوم به شرایط کیفیت زندگی در جامعه امریکایی می‌پردازد و مقوله سوم ارزش‌ها، انتظارات و اعتقاداتی را در بر می‌گیرد که در مجموع معرف و ویژگی، سرشت و ماهیت این قدرت رو به زوال می‌باشد.<sup>۱</sup>

اکنون رؤیای زوال این امپراتوری فرسوده با جنبش تسخیر وال استریت به واقعیت نزدیک شده است. مشکل امریکا در اعمال قدرت مؤثر جهانی در نظم جدیدی است که در حال شکل‌گیری است. روند تسلط ثروت‌اندوزی بر فرهنگ غرب از نظر سیاسی حداقل این حقیقت را آشکار کرده است که غرب بصیرت زندگی و مجموعه‌ای از ارزش‌ها و حتی الگوهای زندگی مناسب با بیداری سیاسی، فرهنگی و دینی جهان معاصر را با توجه به جنون سیاسی قرن گذشته از دست داده است. تاریخ به ما آموخته است که سیطره یک ابرقدرت نمی‌تواند همیشگی باشد مگر این که آرمانی جهانی بر پایه عدالت خواهی، خیراندیشی و حق‌طلبی داشته باشد در حالی که چنین آرمانی هیچ‌گاه در فلسفه مدرن غرب و بازی‌های زبانی آن تجلی نداشته است.

امریکایی که در سرآغاز قرن بیستم با شعار مبارزه با توتالیتاریسم تبدیل به یک ابرقدرت شد اکنون در آغاز قرن بیست و یکم خود به یک نظام توتالیتار تمام‌عیار تبدیل شده است که نه تنها برای ملت خود بلکه برای ملت‌های دیگر از سیاست اعمال قدرت، تهدید، ارباب و اعمال زور استفاده می‌کند.

ملت ما، نظام جمهوری اسلامی و تمامی کسانی که دل در گرو انقلاب اسلامی دارند در چنین فضایی که یک ابرقدرت فرسوده و گرفتار، مهار خود را از دست داده است و به هر چیزی که در سر راه او قرار گرفته باشد دیوانه‌وار حمله می‌کند باید از هوشمندی بالایی برخوردار باشند. در چنین شرایطی نباید اجازه دهیم عده‌ای ما را به گونه‌ای به خود مشغول کنند که از این تحولات غافل شویم. متفکران ما باید بین طبیعت بنیادین خوی استکباری فلسفه سیاسی غرب و تظاهرات خاص آن که عموماً در شعارهای آزادی، دموکراسی و حقوق بشر نشان داده می‌شود تمیز قایل شوند. طبیعت بنیادین خوی

۱. همان، ص ۱۲۳-۱۲۲.

استکباری فلسفه سیاسی غرب، سکولاریسم، لذت‌طلبی و فردگرایی از طریق سیاست اعمال قدرت به عنوان جوهر علم سیاست مدرن است. مادامی که این طبیعت در مبانی نظام‌های سیاسی غرب با گرایش‌های چپ، راست، سوسیالیسم، لیبرالیسم و غیره ریشه دارد استکبار در اشکال متفاوت بازسازی می‌شود.

معمار انقلاب کبیر اسلامی حضرت امام خمینی بر اساس شناخت دقیق همین خصلت‌های بنیادین فلسفه سیاسی غرب بود که در همان ابتدای نهضت در سال ۱۳۴۳ فرمودند:

امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر، همه از هم پلیدتر، اما امروز سر و کار ما با این خبیث‌هاست! با امریکا است. رئیس‌جمهور امریکا بداند - بداند این معنا را - که منفورترین افراد دنیا است پیش ملت ما. امروز منفورترین افراد بشر است پیش ملت ما...<sup>۱</sup>

در منظر امام شقوق متفاوت فلسفه سیاسی غرب که در نظام‌های آنها متجلی است به دلیل برخورداری از همان خصلت‌های بنیادین تفاوتی با هم ندارند؛ اگر چه به ظاهر مدل‌های دموکراسی آنها متفاوت است. عواملی که جنگ، تجاوز، استعمار، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، بحران‌های اقتصادی، فقر و فحشا، بیماری‌های لاعلاج و نابودی محیط زیست انسان‌ها را در معرض خطر قرار داده است خصلت ذاتی خوی استکباری و توتالیتیر فلسفه سیاسی غرب هستند. به همین اعتبار وقتی در اول انقلاب خبرنگار ایتالیایی اورینا فالاجی از امام سؤال کرد: «شما خطر فاشیسم را در ایران امروز می‌بینید؟» امام قاطعانه پاسخ دادند:

... هیچ، ابدأً همچو خطری نیست. مادامی که این ملت به اسلام توجه دارد و تابع اسلام است و ما حکومت اسلامی می‌خواهیم درست کنیم، هیچ خوفی نیست. هیچ دیکتاتوری نخواهد بود و هیچ خطری برای این مطالب نیست. ما وقتی خطر دار هستیم که کمونیسم بتواند به ما غلبه کند که آن وقت اول گرفتاری و دیکتاتوری می‌باشد یا رژیمی نظیر رژیم شاه پیش بیاید. آن هم همان‌طور است و اما آن رژیم می‌خواهیم، آن رژیم است که ملت ما دنبالش هستند، دیکتاتوری در آن معصیت بزرگ است و فاشیستی از معاصی بزرگ است پیش ملت ما؛ و هیچ

۱. صحیفه/امام، ج ۱، ص ۴۲۰.



همچو خطری نیست پیش ما... برای ملتی که اسلام ندارد یا فرض کنید که تابع کمونیسم است، یا تابع اصول و مسالک دیگری هست، البته این خطر در آنها هست و مملکت ما هیچ خطری به هیچ وجه ندارد...<sup>۱</sup>

در حقیقت امام در اینجا به طبیعت اختلاف بنیادین معرفت سیاسی در اسلام و معرفت سیاسی در نظام‌های غیر اسلامی مثل کمونیسم یا لیبرالیسم یا مشروطه و امثال اینها نظر دارد. در نظام اسلامی به دلیل این که یک نظام متن محور است امکان شکل‌گیری فاشیسم و دیکتاتوری وجود ندارد ولی در نظام‌هایی که در آنها افراد محور هستند نه متن، چنین خوفی وجود دارد.

با شروع جنبش‌های ضد سرمایه‌داری در غرب و بیداری اسلامی در جهان اسلام دیگر هیچ کدام از تظاهرات خاص فلسفه سیاسی غرب به مانند گذشته استعداد این را ندارند که خصلت‌های بنیادین این فلسفه را مخفی نگه دارند. تضادهای رو به رشد این فلسفه از یک طرف و بیداری جهانی از طرف دیگر، دگرگونی‌هایی را سبب خواهد شد که زمانی نامحتمل و حتی غیرممکن شمرده می‌شد. اگر چه هنوز با قاطعیت نمی‌توان گفت که سکولاریسم یا لیبرالیسم و مشرب‌های متصل به آنها در شرف فروپاشی است اما می‌توان با اطمینان ادعا کرد که دیگر فلسفه نحیف و لاغر غربی توان حمایت از نظام سرمایه‌داری و لیبرالیسم وابسته به آن را ندارد. جهان در پرتو آگاهی بخشی انقلاب اسلامی به مرحله‌ای پا گذاشته است که نتایج آن هر چه باشد برای اسلام و مسلمانان و ملت‌هایی که مورد تجاوز تاریخی نظام سرمایه‌داری بوده‌اند، خوشایند است.

بحث بر سر آن نیست که امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان و سایر کشورهای حامی سرمایه‌داری چقدر استعداد دارند که خود را با اولویت‌های جدید وفق دهند؛ بحث آن است که وزن انقلاب اسلامی و نقش ایران در این دگرگونی‌ها چگونه باید ارزیابی شود. سیاست اسلام‌هراسی و ایران‌هراسی امریکا و اروپا نشان می‌دهد که در این دگرگونی‌ها ایران و اسلام در استراتژی مقابله غربی‌ها و غرب‌گرایان در نوک پیکان تهاجم قرار دارند. همه اینها اثبات می‌کند که به رغم تبلیغات دامنه‌دار غرب و غرب‌گرایان داخلی در ایران و جهان اسلام انقلاب اسلامی نمی‌تواند یک دگرگونی ارتجاعی و قرون وسطایی باشد؛ زیرا این همه سرمایه‌گذاری برای یک انقلابی که به زعم غرب ارتجاعی و قرون وسطایی است هیچ معنایی ندارد مگر این که از ناحیه آن احساس خطر شود.

اگر امام خمینی و انقلاب اسلامی هیچ جذابیتی برای جهان ندارد و مجموعه‌ای



از تصورات نوین را جایگزین سلسله‌ای از تصورات کهنه و رنگ و رو رفته نمی‌سازد  
فتنه‌افروزی، تحریم، تهدید و دروغ‌پردازی علیه آن چگونه قابل توجیه است؟  
نزدیک به دو‌یست سال بود که مدرنیته به نام تجدد، تمدن و اصلاحات در ایران  
هر پرسشی را ممنوع کرده بود و هر پاسخ ساده‌لوحانه‌ای را نیز برای همیشه صادق  
می‌شمردند. هر سؤال سختی از مدرنیته و مدرن‌های اصلاح‌طلب ارتداد محسوب  
می‌شد و کمترین جزای آن از میان بردن شخصیت‌های گران‌قدری چون شیخ فضل‌الله  
نوری، سید حسن مدرس و ده‌ها مجاهد مسلمان و مبارزی چون سعیدی‌ها، نواب‌ها،  
اندرزگوها، سبحانی‌ها و... بود که جرم آنها تردید در کارآمدی مدرنیته در ایران و جهان  
اسلام و مبارزه با نظام‌های استبدادی و عقب‌مانده‌ای بود که با حمایت همین مدرن‌ها  
بر روی کار آمده بودند. جرم این مجاهدان آن بود که می‌خواستند به شیوه اسلامی و  
مسلمانی زندگی کنند و این برای مدرنیته و سرسپردگان مستبد آنها در داخل، جرم  
سنگینی بود.

مگر می‌توان ائتلاف خطرناک و ناجوانمردانه شبه‌روشنفکران غرب‌گرای به‌ظاهر  
تجددطلب را با استبداد قاجاری و پهلوی، استعمار روس، انگلیس و آمریکا برای چپاول  
منافع ملی و نابودی فرهنگ بومی و از بین بردن عزت ملی در تاریخ معاصر ایران فراموش  
کرد؟ نزدیک به یک‌صد سال بود که این ائتلاف شوم تصور نادرستی را در فکر اجتماعی  
دامن زده بود که در نظام‌های دو قطبی یا در نظام‌های قدرت دو گانه تنها انتخابی که برای  
جنبش‌های مردمی وجود دارد تمایل به یک قطب از دو قطب موجود است.

امام با انقلاب اسلامی ماهیت خیانت‌بار این ائتلاف ریشه‌دار و شوم را که در دوره  
قاجاریه و پهلوی بخشی از دولت‌مردان را انگلوفیل (طرفدار انگلیس) و بخشی از  
کارگزاران را روسوفیل (طرفدار روسیه) و بخشی دیگر را آلمانوفیل (طرفدار آلمان) و  
بعدها بخشی دیگر را امریکوفیل (طرفداران آمریکا) کرده بود بر ملا کرد. بنابراین مقابله با  
ابهاماتی که نیروهای سرسپرده در این ائتلاف که هنوز هم در عصر جمهوری اسلامی به  
اشکال ایدئولوژیک و حزبی مثل ملی-مذهبی، نهضت آزادی، حزب مشارکت، سازمان  
مجاهدین انقلاب و غیره در کشور ما حضور دارند، یکی از وظایف اصلی نیروهای انقلابی  
و طرفداران نظام ولایت فقیه است. مقابله با این ائتلاف شوم نه تنها تفکر نوین و خلاق  
را می‌طلبد بلکه ایجاب می‌کند که نیروهای وفادار به انقلاب اسلامی فروتنی بیشتری  
از خود نشان دهند و کمتر به رد و نفی یکدیگر بپردازند یا به جای اندیشه کردن بر  
روش‌های دشمنان، به خود مشغول شوند.





باید جا را برای تجزیه و تحلیل پویای آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی باز کنیم تا مجادله دوگانه‌سازی‌های کاذب مشروعیت-مقبولیت و جمهوریت-اسلامیت تنگ‌تر شود. امروز مانند گذشته این دوقطبی کردن یا دوگانه‌سازی مشروعیت و قدرت در نظام جمهوری اسلامی و حتی جنبش‌های بیداری اسلامی کمین‌گاه اصلی امریکا، انگلیس، صهیونیسم و پیاده‌نظام اینها در ایران و جهان اسلام می‌باشد.

انقلاب اسلامی اگر می‌خواهد به عنوان یک انقلاب معتبر تاریخی باقی بماند دیگر نباید بازخوانی استراتژی «دوگانه‌سازی مشروعیت» در ایران را که مهمترین استراتژی مقابله با کارآمدی انقلاب اسلامی و جنبش‌های بیداری اسلامی است، به تأخیر اندازد. در فرمایشات مقام معظم رهبری در سفر به استان کرمانشاه زمینه‌های امکان‌اندیشیدن به این بازخوانی مطرح شد. این مسئله آنچنان دشمنان انقلاب اسلامی را مستأصل کرد که حجم وسیعی از تبلیغات خود را بر وارونه‌خوانی این بازخوانی اختصاص دادند.

### امریکا و انگلیس و استراتژی مشروعیت دوگانه در ایران

از سراسر تاریخ درس‌هایی که در تاریخ معاصر ایران و جهان اسلام آموخته‌ایم این است که مفاهیمی چون: حاکمیت، مشروعیت، مقبولیت یا حکومت دوگانه یا دوقطبی شدن قدرت با تمام شقوقش در سیمای استعمار روس، انگلیس، امریکا و گروه‌های شبه‌روشنفکر غرب‌گرای وابسته به آنها ادغام شده است. آن خونسردی را که همراه با آن نوعی شعار به‌ظاهر دموکراتیک و خیرخواهانه ولی مشخصاً ویرانگر در پس سیاست‌های انگلیس و امریکا و پیاده‌نظام آنها در داخل پنهان می‌شود نباید ما را فریب دهد که سیاست دوگانه یا دوقطبی شدن مشروعیت و مقبولیت در هر جامعه‌ای نشان از رشد توسعه سیاسی و اجتماعی آن جامعه است.

مفهوم مشروعیت یا قدرت دوگانه نوعی رازورزی روباه‌مشرbane استعمار در تضعیف وحدت ملی و اقتدار سیاسی و ایجاد پایگاهی رسمی در دل ساختارهای حکومتی است تا از طریق یک قطب یا یک قدرت همیشه‌امکانی برای حضور و نفوذ در کشورهای دیگر وجود داشته باشد. این رازورزی روباه‌مسلکانه نه تنها در مورد حکومت‌ها بلکه در مورد جنبش‌هایی که به نوعی در مقابل با منافع استعماری کشورهای مثل امریکا و انگلیس مقاومت می‌کنند نیز اعمال شده است. مطالعه اجمالی بسیاری از این جنبش‌ها در دوران معاصر، حقیقت مشخصه‌های این جنگ پنهان و نرم را به عنوان زیربنای ایدئولوژیک جریان‌های غرب‌گرا برای پوشاندن طرح‌ها و نقشه‌های مخفی اربابان خود

نیز آشکار می‌کند.

رازورزی تولید مشروعیت و قدرت دوگانه در ایران و جهان اسلام در دو بیست سال اخیر چنان عمیق در بطن واقعیت‌های این جوامع قرار دارد که حداقل ما را از خوش‌خیالی‌های نادیده گرفتن کارآمدی این استراتژی و سیاست کهنه در به بیراهه کشاندن نهضت‌های مردمی دور نگه می‌دارد و نشان می‌دهد که حداقل دلایل برملا شده این استراتژی را در سه دهه اخیر در ایران و در جنبش‌های اخیر بیداری اسلامی باید جدی بگیریم. خاصه آن دسته از دلایلی که به ایده استقرار مسلمانان میانه در کشورهای اسلامی به جای مسلمانان انقلابی و ستیزه‌جو با منافع غربی کمک می‌کند و غرب نزدیک به دو دهه است که این ایده را در بستر دوگانه‌سازی قدرت و مشروعیت در ایران و جهان اسلام تعقیب می‌نماید و ملت ما بخشی از اثرات تخریبی این استراتژی را در دولت خاتمی و جریان اصلاح‌طلبی دوم خردادی از یک طرف و دوگانه‌سازی‌های مربوط به فتنه سبز و انتخابات ۸۸ از طرف دیگر به خوبی تجربه کرده است همچنین انحراف در میان دوروبری‌های دولت فعلی نیز در راستای همان استراتژی است که نباید آن را کوچک شمرد.

برای این که درک تاریخی تری از مفهوم استراتژی دوگانه‌سازی قدرت و مشروعیت در ایران و جهان اسلام داشته باشیم بهتر است ابتدا آبشخورهای اساسی این دوگانه‌سازی‌ها را که در مقاطع مختلف تاریخی دستاویز سیاست‌های استکباری بوده است برشماریم.

مهمترین این آبشخورها را می‌توان در مؤلفه‌های زیر جست‌وجو کرد:

۱. تقابل قومیت‌ها
۲. تقابل شیعه و سنی
۳. تضاد دولت و ملت
۴. تقابل‌های جریانی (چپ و راست، اصول‌گرا و اصلاح‌طلب، «حیدری و نعمتی» و...)
۵. تضاد سنت و تجدد
۶. تضاد مشروطه و استبداد
۷. تقابل‌های دینی (تضاد دین و دولت، تضاد دین و دنیا، تضاد دین و سیاست، تضاد علم و دین و...)
۸. تضاد مشروعیت و مقبولیت
۹. تضاد حوزه و دانشگاه



## ۱۰. تضاد جمهوریت و اسلامیت

اکنون برای آشنایی با اهمیت این دوگانگی در سیاست‌های استعماری آمریکا و انگلیس علیه ملت ایران با هم این نامه را مرور کنیم: در شهریور ۱۳۵۸ آندریو دی. رسنزی یکی از اعضای سفارت آمریکا در ایران نامه غیر رسمی محرمانه‌ای به معاون دبیر اجرای وزارت کشور آمریکا ارسال می‌کند که در بخشی از آن آمده است:

جری عزیز... آشکارا بگوییم من با موضع آمریکا در ایران مبنی بر وجود یک حکومت دوگانه بازرگان و خمینی موافق نیستم. من تصور می‌کنم که مفهوم حکومت دوگانه (یا دو حکومتی) بدین جهت مشهور شده است که حاکی از آن است که ما حداقل می‌توانیم در بخشی از سیاست‌های دستگاه نفوذ نماییم... به نظر من حتی اگر یک حکومت دوگانه در ایران وجود داشته است با آمدن خمینی به عنوان منبع قدرت به سرعت عمر آن خاتمه داده شد...<sup>۱</sup>

ظاهرآگیرنده این نامه یادداشتی را به این مضمون در هامش این نامه می‌نویسد:  
 عواقب و اثرات ترکیب سیاسی ایران به طوری که از تلگراف شما بر می‌آید کاملاً صحیح و مربوط به نظر می‌رسند. به نظر من شما پارا فراتر نهاده و اثرات سقوط حکومت دوگانه ایران را روی منافع آمریکا بیان کرده‌اید.<sup>۲</sup>

هر تفسیری از معنای سیاسی اصطلاح «قدرت دوگانه» یا «دوقطبی کردن قدرت» باید کار را با این واقعیت غریب و غیر قابل تردید آغاز کند که در زبان دانش سیاسی مدرن در فلسفه غرب این اصطلاح همواره اصطلاحی است که سیاست‌های استعماری کشورهای غربی در کشورهای تحت سیطره را تعریف کرده است؛ همچنان که هر تفسیری از معنای سیاسی اصطلاح مردم در زبان‌های اروپایی مدرن و در فلسفه سیاسی مدرن همواره بر فقیران و فرودستان و حذف‌شدگان از حوزه قدرت دلالت داشته است.<sup>۳</sup>  
 به نظر می‌رسد این ابهام معنانشناختی فراگیر و مداوم در مطالعات سیاسی ایران نمی‌تواند تصادفی باشد بلکه یقیناً حقیقتی را منعکس می‌کند که در سرشت و کارکرد

۱. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام؛ تحلیل‌های آمریکا در مورد انقلاب اسلامی، ش ۶، تهران، بی‌تا، ص ۴.  
 ۲. همان، ص ۶-۷.  
 ۳. برای مطالعه بیشتر رک: جورج آگامبن، وسایل بی‌هدف؛ یادداشت‌هایی در باب سیاست، ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی، تهران، چشمه، ۱۳۸۷، ص ۳۷.

فلسفه سیاسی غرب و سیاست‌های اروپاییان علیه ایران و کشورهای اسلامی ریشه دارد. به عبارت دیگر آنچه حکومت دو گانه خوانده می‌شود نه یک موضوع و مسئله واحد فلسفه سیاسی بلکه بر عکس نوعی سیاست استعماری و استکباری میان دو قطب متفاوت در درون حاکمیت‌های ملی است. سیاستی که از یک سو مردم و جریان‌های سیاسی را در مقابل بدنه سیاسی یکپارچه حاکمیت قرار می‌دهد و از طرف دیگر مردم را در درون حاکمیت تبدیل به گروه‌های از هم گسیخته و مطرود می‌سازد. در چنین نظامی هیچ مرجعیتی برای متحد کردن مردم وجود ندارد. سیاست دو گانه‌سازی قدرت و مشروعیت دقیقاً در چنین فضایی کاربرد خود را نشان می‌دهد.

با تفصیل مذکور، شناخت تضادها و معضلاتی که مفهوم مشروعیت دو گانه برای نظام مردم‌سالار جمهوری اسلامی ایجاد می‌کند برای مدافعان این نظام از اهمیت بایسته‌ای برخوردار است. هر بار که مخالفان اتحاد و یکپارچگی هویتی، دینی و ملی ایران در صحنه سیاسی بدان دست یازیدند و از آن بهره جستند باید متوجه شویم که اینها تلاش‌های روشمند و سرسختی است برای ایجاد شکاف در وحدت فرهنگی و سیاسی جامعه و بستری است برای نفوذ دشمن در وحدت و همبستگی ملی و دینی.

هر جریانی که به مفهوم مشروعیت و قدرت دو گانه دامن می‌زند و با تولید مفاهیمی چون تفاوت جمهوریت و اسلامیت، تضاد میان دولت و ملت، تقابل مشروعیت و مقبولیت، تفاوت مکتب ایرانی و مکتب غیر ایرانی و امثال این مفاهیم به فضای دو گانه‌سازی مدد می‌رساند، خلاف تصور عمومی، صرفاً در حکم کار گزار سیاسی یا فرهنگی ضد انقلاب داخلی و خارجی عمل نمی‌کند بلکه فراتر از آن گروه‌های مذکور یگانه خاستگاه سیاسی و فرهنگی ستون پنجمی هستند که بر سازنده فتنه‌های اجتماعی و گروه‌های ستیزه جوی ضد انقلاب برای مقابله با انقلاب اسلامی می‌باشند؛ تا از این بر آیند، امریکا، انگلیس و صهیونیسم جهانی و منافقین مزدور آنها در درون مکانیسم حاکمیت جای پای محکمی برای خود پیدا کنند. اگر ملت ما نسبت به جریان‌های انحرافی درون قوا حساسیت نشان می‌دهد به همین اعتبار است که این جریان‌ها چه در دولت هاشمی، چه در دولت خاتمی و چه در دولت دهم بر سازنده سیاست‌های دو گانگی قدرت و مشروعیت می‌باشند.

این هم‌جواری میان استعمار و جریان‌های دو گانه‌ساز در ایران و کشورهای اسلامی اتفاقی نیست؛ زیرا جریان‌های غرب‌گرا با تقویت دو گانه‌سازی مشروعیت، از دل سیاست‌های استعماری بستری برای رشد انگلی خود پیدا می‌کنند. در یک شرایط





طبیعی هیچ‌گاه امکان رشد این انگل‌های سیاسی و فرهنگی فراهم نیست. متأسفانه گروه‌های شبه‌روشنفکر اسلامی و غیراسلامی در قرن اخیر به خصوص بعد از انقلاب اسلامی یگانه جریان‌هایی هستند که از طریق اعلام وضعیت استثنایی اجتماعی و تعلیق اعتبار دین و فرهنگ بومی در حل مشکلات جامعه، نقطه تمایز میان دین و دنیا، سنت و تجدد، دین و سیاست، ملت و دولت و بسیاری از دوگانه‌گرایی‌های کاذب و مخرب در تاریخ معاصر بوده‌اند. این جریان‌ها به تاسی از آبشخورهای ایدئولوژیک خود در غرب، همواره در درون یک وضعیت استثنایی و متضاد، مثل هم عمل کردند. در دویست سال اخیر تضاد چپ و راست، تضاد قومیت‌ها، تضاد مذاهب، تضاد دولت و ملت، تضاد سنت و تجدد و تضاد دین و سیاست که مردم را وادار می‌کند در مواجهه با هر موردی مبنایی خاص را برگزینند که مورد پسند این جریان‌ها و اربابان آنها باشد جز تقویت استبداد و استعمار دستاوردی به همراه نیاورد.

از همین جاست که نمایش دموکراسی خواهی، قانون‌طلبی، اسلام‌خواهی، انقلابی‌گری، ایران‌گرایی و ملی‌گرایی این گروه‌ها رنگ می‌بازد. این قسم نمایش‌ها به واقع فقط در جاهایی رخ می‌دهد که پای منافع حزبی، جناحی و گروهی این جریان‌ها در میان باشد. این همجواری با منافع استعمار انگلیس و امریکا و ضدانقلاب داخلی و خارجی در قالب آن تقدس‌مآبی و اصلاح‌طلبی مبهمی تجلی می‌یابد که بنابر عرف غربگرایان از میرزا حسین خان سپهسالار عاقد قرارداد ذلت‌بار رویتر تا میرزا حسین خان موسوی رهبر فتنه سبز وجه اشتراک تمامی جریان‌ها، شخصیت‌ها و گروه‌های دوگانه‌ساز در تاریخ معاصر ایران بود. به نظر می‌رسد این همجواری هیچ‌گاه آشکارتر و رذیله‌تر از همجواری کارگزاران دولت اصلاحات و فتنه‌افروزان سال ۸۸ در دامن زدن به تضاد بین دولت و ملت، دین و سیاست، مقبولیت و مشروعیت و جمهوریت و اسلامیت نبوده و نیست. اکنون دیگر نباید تردید کرد که دوقطبی‌سازی مشروعیت و حاکمیت به عنوان یکی از سیاست‌های استراتژیک استعمار غرب، ضامن بقای جریان‌های چپ و راست در کشور و تداوم نفوذ غرب در بخشی از بدنه نظام جمهوری اسلامی است. اگرچه نمادهای عینی این دوگانه‌سازی را می‌توان در دولت هاشمی و خاتمی در قوه مجریه و در مجلس ششم در قوه مقننه تعقیب کرد اما خطر شکل‌گیری مجدد این دوگانه‌سازی را در بدنه دولت دهم نباید نادیده گرفت.

دولت دهم ققنوسی بود که از آتش فتنه ۸۸ بیرون آمد و تنها دولتی است که با شعار بازگشت به آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی اعتماد مردم ایران را به خود

جلب نمود. ورود مفهوم مشروعیت یا قدرت دوگانه که از تمایلات رهبری ایدئولوژیک دولت مردان در تمامی دولت‌ها سر بر می‌آورد و به جای ارایه برنامه‌های استراتژیک برای حل مشکلات جامعه (دولت استراتژیک)، به تمایلات و تمنیات و توهمات ایدئولوژیک کارگزاران خود می‌پردازد (دولت ایدئولوژیک)، در درون چنین دولتی به هیچ روی اطمینان بخش نیست. مؤید این نکته همان واقعیتی است که هنوز هم پژوهشگران را شگفت زده می‌کند؛ این که دولت دهم آرای خود را از شعارهایی کسب کرد که به زعم بسیاری از غربگرایان چپ و راست در درون جمهوری اسلامی و احزاب پیوسته و وابسته آنها چون حزب مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب کارگزاران سازندگی، مجمع روحانیون مبارز و احزاب مشابه، امکان کسب این حجم از آرا با چنین شعارهایی را در دورانی که فکر می‌کردند انقلاب اسلامی و مشروعیت دینی آن به پایان رسیده و باید در پی مشروعیت‌های دیگری بود و اندیشه‌های امام خمینی و ولایت فقیه دیگر کارآمدی ندارد و آغاز عصر جمهوریت بدون اسلامیت است، باور نکردنی نشان می‌داد. قلع و قمع انقلاب و باورهای انقلابی که از دولت سازندگی آغاز شد و در دولت اصلاحات به اوج خود رسید به زعم این جریان‌ها پایان اسلامیت نظام و آغاز جمهوریت آن تلقی می‌شد. این قلع و قمع نشان می‌داد که بخشی از نیروهای انقلاب دست به انقلاب کشی گسترده‌ای یازیده‌اند که دیگر برای آن بازگشتی متصور نیست. دولتی که در چنین فضایی از ملت مسلمان ایران رأی می‌گیرد نباید خود اسیر همان دامی گردد که دولت‌های گذشته را به این دلیل نکوهش می‌کرد.

آیا لغزش تدریجی بخشی از بدنه کارگزاران دولت دهم به سمت سیاست‌های دوگانه‌سازی را باید ناشی از یک غفلت دانست؟ آنچه سردمداران این دوگانه‌سازی جدید را با چنین تعصبی وارد میدان می‌کند هنوز کاملاً بر ملا نگردیده است. اما آنچه اهمیت دارد این است که این دوگانه‌گرایی بین مشروعیت و مقبولیت و ایرانیت و اسلامیت در تاریخ معاصر هر لحظه قادر است خود را بازسازی نماید و نظام مقدس جمهوری اسلامی را هدف قرار دهد. امروز آنانی که ردای قوه مجریه و قوه مقننه را بر تن می‌کنند باید آگاه باشند که مهم‌ترین رکن حاکمیت یک انقلاب خون‌بار و کبیر را در دست گرفته‌اند. آنها باید بدانند که روزی ممکن است در معرض این دوگانه‌سازی‌های کاذب قرار گیرند و باید انتخاب کنند.

دشمنان انقلاب هیچ بستری را مناسب‌تر از بستر مشروعیت دوگانه برای تداوم حضور خود در یک انقلاب مردمی نمی‌دانند. این نظریه سال‌ها امتحان کارآمدی خود را در





سیاست‌های استعماری و استبدادی پس داده است. اگر استراتژیست‌های کار کشته‌ای چون برژینسکی ظهور چندفرهنگی حتی بالقوه را برای یک دموکراسی به ظاهر ریشه‌دار تاریخی مثل امریکا آفت و تفرقه‌افکن تلقی می‌کند و این نوع دوگانه‌سازی‌ها و چندگانه‌سازی‌ها را یکی از دلایل افول قدرت رهبری جهانی امریکا می‌داند آیا نباید در جمهوری نوپای اسلامی خود به افراد، گروه‌ها و جریان‌هایی که این دوگانه‌سازی‌ها و چندگانه‌سازی را به فعلیت می‌رسانند و از دل آن جنبش‌های کاذب اجتماعی به راه می‌اندازند به دیده مزدور نگاه کنیم؟

آیا مردم ما حق ندارند مبشران چنین سیاست‌هایی را در هر شأن، مقام و مرتبه با هر سابقه انقلابی و ضد انقلابی که دارند سرسپردگان به سیاست‌های بیگانه قلمداد کنند؟ نباید تردید کرد که دشمنان انقلاب اسلامی و در رأس آن امریکا، انگلیس و صهیونیسم همه آن عواملی را که موجب نابسامانی‌های اقتصادی، سیاسی و عقیدتی جوامع آنها شده است را به بیرون از جامعه خود منتقل خواهند کرد. اکنون ما بر مبنای همان مشکلاتی که برژینسکی معتقد بود امریکا را به انحطاط و زوال خواهد کشاند، می‌توانیم برنامه‌های این ابرقدرت عنود علیه انقلاب اسلامی را شناسایی کنیم. در آینده دور و نزدیک امریکا برای مهار انقلاب اسلامی و دور کردن جنبش‌های بیداری جهان اسلام از الگو برداری انقلاب اسلامی، تمامی سیاست‌های تخریبی خود علیه مردم ایران را در سه بخش اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک سامان‌دهی خواهد کرد. دوگانه‌سازی مشروعیت و مقبولیت در هر سه بخش در رأس این سیاست‌ها قرار خواهد داشت.